

بسم الله الرحمن الرحيم

## درس خارج

## اصول فقه

جلسه چهل و سوم

۹۲/۱۱/۲۸

بحث در اشکال سوم بر تقریر شهید صدر بود که بر طبق تقریر امام علیه السلام این اشکال وارد می‌شود. طبق تقریر حضرت امام علیه السلام مفاد صیغه امر و نهی، بعث و زجر تشریعی است. و با این تقریر در تقریر شهید صدر اشکال می‌شود که؛ مفاد صیغه امر و نهی، بعث و زجر اعتباری تکوینی است. یعنی همان بعث و زجر تکوینی که در مرحله اعتبار است.

اشکال سوم این بود که طبق تقریر شهید صدر که مفاد امر و نهی، صرف اعتبار - نه اعتبار تشریع - است. در حالی که خود ایشان، مدلول تصدیقی امر و نهی را، اعتباری تشریعی - همان بعث و زجر تشریعی یا اراده تشریعیه - می‌دانند. در این صورت مدلول تصدیقی امر و نهی - اراده تشریع - با مدلول تصویری اش - صرف اعتبار - سازگار نیست. باید آنچه در مرحله مدلول تصدیقی است با آنچه در مرحله مدلول تصویری است، یکی باشد. چون مدلول مرحله تصویری، اثبات همان ثبوتی است که در مدلول مرحله تصدیقی وجود دارد. وقتی چیزی اراده می‌شود و بعد با کلام به زبان آورده می‌شود، باید مدلول تصویری اش با آنچه که این کلام از آن حکایت می‌کند - و مراد جدی است - یکی باشد. اگر مراد استعمالی که همان مدلول تصویری است، - مدلول تصویری با مراد استعمالی ادا می‌شود - با مراد جدی دو تا باشد، مشکل به وجود می‌آید. بدون قرینه ممکن نیست، مراد استعمالی با مراد جدی یکی نباشد. در حالی که طبق تقریر شهید صدر مراد استعمالی یک چیز و مراد جدی چیز دیگری است.

### جواب:

مفاد امر و نهی، - اعتبار بعث و زجر - منافات با اراده تشریع ندارد؛ چون همین اعتبار بعث و زجر، وقتی بر زبان مولا جاری می‌شود، قرینه و کاشف از اراده تشریعی است. اگر مدلول تصویری و به دنبال آن مراد استعمالی امر و نهی، - که اعتبار بعث و زجر است - بر زبان مولا جاری شود کاشف از اراده تشریع است. همان تشریعی که مراد مولاست، همان اعتباری است که مدلول تصویری صیغه امر و نهی است. یا چنین بگویید همان مدلول تصویری صیغه امر و نهی که اعتبار بعث و زجر است، در مقام مدلول تصدیقی، اعتبار تشریعی می‌شود؛ چون مولا بودن مولا این اعتبار را تشریعی می‌کند؛ لذا مقام ثبوت (اعتبار تشریعی) با مقام اثبات (اعتبار) تطابق دارد. پس هر جا اعتبار کننده مولا بود، اعتبار، اعتبار تشریعی خواهد بود.

## تقریر سوم: طبق مبنای آخوند:

تا اینجا به دو مبنا اشاره شد، یکی مبنای مشهور متقدمین و دیگری مبنای مشهور متاخرین بود که تقریرهای مختلفی از آن ارائه شده است. به دو تقریر در تبیین مبنای مشهور متاخرین اشاره شد. تقریر سومی هم مطرح است که از سوی فرد خاصی ارائه نشده ولی می‌توان طبق مبنای آخوند - در تفسیر معانی حرفی و فرق بین معنای حرفی و اسمی - این تقریر را ارائه داد. البته جا دارد که مناقشه‌ای بر آخوند شود که طبق مبنای ایشان در معانی حروف، باید به این تقریر ملتزم می‌گردید.

مرحوم آخوند در تفسیر معنای حرفی و فرق آن با معنای اسمی چنین فرموده‌اند که: معنای حرفی و اسمی یکی هستند و تنها فرق‌شان در لحاظ است. اگر لحاظ، لحاظ آلی بود، معنای حرفی و اگر لحاظ، لحاظ استقلالی بود، معنای اسمی می‌شود. یعنی در معنای مَن و ابتدا فرق نیست، هر دو به یک معنا هستند. معنای مَن، ابتدا است و برای آن وضع شده است. پس معلوم است که معنای مَن با معنای ابتدا یکی است. هم مَن بر ابتدا دلالت دارد و هم ابتدا، بر ابتدا دلالت دارد. فرق‌شان تنها در لحاظ آلی و استقلالی است؛ مَن به لحاظ آلی و ابتدا به لحاظ استقلالی بر ابتدا دلالت می‌کنند. اگر به معنای ابتدائیت، به لحاظ آلی نگاه شود، حرف (مَن) می‌شود و اگر به لحاظ استقلالی نگاه شود، اسم (ابتدا) می‌شود. مثل صرت مَن البصره الی الکوفه، مَن در اینجا همان ابتداست، منتهی با لحاظ آلی نگاه شده است. اگر به همین، با لحاظ مستقل نگاه شود، معنای اسمی ابتدا می‌شود، بدون اینکه آلت معنای دیگری باشد.

در جای خود اینها بحث شده و اشکالی بر آن شده است. منتهی این حرف آخوند به شکلی توجیه شده است که ما هم این توجیه را پذیرفته‌ایم. به همین مناسبت معقول ثانی اصولی را مطرح کرده‌ایم که می‌تواند منظور آخوند معقول ثانی اصولی<sup>۱</sup> باشد تا اشکال بر طرف شود.

## انواع معقول ثانی:

سه گونه معقول ثانی وجود دارد: ۱- معقول ثانی منطقی ۲- معقول ثانی اصولی ۳- معقول ثانی فلسفی.

---

۱- معقول ثانی اصولی از ابداعات استاد است و قبل از ایشان کسی آن را مطرح نکرده است. (اصول فقه نوین، ج ۱، ص ۱۴۵)

## ۱- معقول ثانی اصولی:

مثال ظرفیت: زید فی الدار؛ زیدی که در خانه است، اگر در خانه بودن او التفات شود که نسبت حرفیه‌ای است که در خارج است. همین زید فی الدار اگر به ذهن آورده شود، معنای نسبی فانی در زید و دار را می‌رساند و لذا استقلالی برای این معنا نیست. مادامی که نسبت است مبتدا قرار نمی‌گیرد. یعنی زید فی الداری که به عنوان نسبت است مبتدا قرار نمی‌گیرد، چون معنای اسمی مستقلى ندارد بلکه معنای حرفی غیر مستقل دارد.

اگر به همین معنای حرفی - که در ذهن است - از بالا نگاه شود، یعنی با نگاه دوم نگریسته شود، و چنین گفته شود؛ این مفهوم ابتدا با مفهوم انتهاء دو مفهوم جداست؛ چون انسان این قابلیت را دارد که از ذهن خودش بالاتر رود و به ذهن خود بنگرد. این از خواص روح آدمی است که می‌تواند از بالا به خودش بنگرد. اگر ذهن نگاه دومی بکند به نسبت ظرفیتی که در ذهن است، از آن نسبت ظرفیت، مفهوم ظرفیت انتزاع می‌کند. از آن ابتدا که در ذهن است، مفهومی به نام ابتدا انتزاع می‌شود. این ابتدا همان مفهوم نسبی ابتدا - منتهی با نگاه دوم - است. در اینجا مفهوم ابتدا اسمی است و لذا مبتدا و خبر قرار می‌گیرد. این مفهوم نسبی - با نگاه دوم - همان ابتدائیت نسبی است که معقول ثانی اصولی گفته می‌شود. این نوع معقول ثانی تنها در اصول مطرح است. به نظر ما مرحوم صاحب کفایه، این مطلب در ذهن‌اش بوده ولی به نحوی مطرح شده که مشکل ایجاد کرده است. و لذا اشکال شده که این چگونه متصور است که معنای حرفی و اسمی یکی باشد. پس باید بجای هم بتوان بکار برد، در حالی که چنین نیست. بجای جاء من البصره باید می‌توانستیم چنین بگوییم؛ جاء زید الابتدا البصره. در حالی که معقول نیست.

با این بیانی که ما گفتیم، به نظر می‌رسد که حرف آخوند توجیه می‌شود. در اینجا نسبت طولی بین معنای حرفی و اسمی بر قرار است. نسبت طولی به این معنا که؛ معنای نسبی حرفی، منتزع منه می‌شود و معنای اسمی، معنای انتزاعی می‌شود. و این معنای معقول ثانی اصولی می‌شود و با معنای معقول ثانی فلسفی به معنای امکان و معنای معقول ثانی منطقی به معنای کلی فرق دارد.

## ۲- معقول ثانی منطقی:

چرا معقول ثانی گفته می‌شود؟ چون دو درجه تصور وجود دارد: در درجه اول؛ از انسان خارجی مفهومی تصور می‌شود. در درجه دوم؛ از مفهوم انسان که در ذهن است، انسان کلی و قابل صدق بر کثیرین، انتزاع می‌شود. این دومی را معقول ثانی منطقی می‌گویند که کلی و قابل صدق بر کثیرین است.

## ۳- معقول ثانی فلسفی:

کلیاتی که به ذهن می‌آید دو گونه است: کلیاتی که ظرف وجود و اتصافشان ذهن است. مثلاً: الانسان کلی؛ این کلیت که معقول ثانی منطقی است، این انسان ذهنی متصف به کلیت می‌شود. مفهوم کلی هم ظرف وجود و هم ظرف اتصافش به کلیت، در ذهن است. این معقول ثانی منطقی، در عرف فلاسفه معقول اول است.

معقول ثانی فلسفی، اتصافاش در خارج است ولی ظرف وجود مفهوم در ذهن است. مثلاً زید ممکن، آیا این امکان در خارج وجود دارد. یعنی در خارج زیدی وجود دارد که امکانی بر آن عارض شده است؟ نه در خارج چیزی جزء زید وجود ندارد، در خارج امکان وجود پیدا نمی‌کند؛ اما زید در کجا متصف به امکان است؟ در خارج یا در ذهن؟ زید ذهنی متصف به امکان است یا زید خارجی متصف به امکان است؟ روشن است که زید خارجی متصف به امکان است. پس ظرف اتصاف به امکان خارج است. اما ظرف وجود مفهوم امکان در ذهن است، این معقول ثانی فلسفی است.

معقول ثانی اصولی با هر دو معقول ثانی - منطقی و فلسفی - متفاوت است. فقط جای معقول ثانی اصولی، نسب و معانی نسبی است. در معقول ثانی اصولی، هر نسبتی که تصور شود، معقول اول است. مثل نسبت ظرفیت در زید فی الدار، که معقول اول است. همین نسبت فی الدار که با نگاه دوم نگریسته می‌شود، گفته می‌شود نسبت ظرفیت است. یا نسبت در مثال من البصره، نسبت ابتدا است. این همان است منتهی به معنای اسمی، و لذا آثار معنای اسمی - مبتدا و خبر - بر آنها بار می‌شود. ما از این به معقول ثانی اصولی تعبیر می‌کنیم.

در واقع معقول ثانی اصولی همان معقول ثانی منطقی است با این تفاوت که در معقول ثانی منطقی نگاه به اسم است ولی در معقول ثانی اصولی نگاه به نسب و حروف است. در حقیقت معقول ثانی اصولی، موضوع معقول ثانی منطقی می‌شود. یعنی موضوع حمل کلیات منطقیه می‌شود مثل جزئی، کلی، نوع، فصل.

### خلاصه

بنابر مبنای آخوند و با توجیهی که صورت گرفت، می‌توان چنین گفت: معانی صیغه‌های امر و نهی، همان مفهوم اسمی بعث و زجر - منتهی با لحاظ آلی - است. اگر با لحاظ آلی و فانی به بعث و زجر نگاه شود صیغه امر و نهی می‌شود. اگر با لحاظ استقلال به بعث و زجر نگاه شود مفهوم اسمی بعث و زجر می‌شود.

والسلام